تو میخواهی داشته باشد و طلا این دلال هرزه را

به خواستگاری تو بفرستد ولی آیا باز تنوری

مشتعل ترازقلب من، دریایی مواج تراز روح من

آیا گلستان فریبای حشمت

و جاه، محراب آرزوهای تو

شاید ... پس از خواندن این

كلمات سرگردان ، اين هذيان

نيمه شب، اين حقايق هميشه

گریان ، باز تو بخندی و

مسخره کنی، آن احساس را

که چنین ندایی سر می دهد

ولى ... ولى فردا... فرداى

منتظر شاهد بی طرفی برای

در گورستان قلبم به خاک

بسيارم خاطره عشق ناكام

خواهد گردید؟

ما خواهد بود...

بی پایه اش را،خاطره نام افسون زده و نیرنگ

آفرینش را و تو ای سکوت بر تارهای گسسته قلب

شكسته من ديگر چنگ مزن. بگذار همچنان مثل

این دو سال بین من و او فاصله ای به درازای زمان

خواهي يافت؟

دوستی با تو

دوستی می خواهم کہ بتوانم بر اوتکیہ

در اَن هنگام کہ ہرا بلایی در ہی گیرد

و اَن هنگام کہ سینہ ام سخت فشردہ

می شود از غم

کہ دوستی را

دوستی ہی خواہم

در گرمی دستهای نواز شگرش

و تا بہ اَن روز ھیچنین حوستی را

چنان دست نیافتنی می نمودکہ

سبزی گل،در زهستان سرد که

ھر گز باور نہی داشتم کہ

گلی در زهستان سبز شود

تمام خیرهای محال

تا بہ اَن روز

یا در رویاهای شیرین روزانہ می دیدم

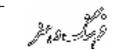
دهیدن ستاره ای ، در روز روشنی که

آنروز کہ گُل در زہستان شکفت

و من اگر بہ چشم خود نمی دیدم

در برق چشههای مهربانش

در خوابهای خوش شبانہ



وزرى؟طالب جاه و مقامى ؟ سوداگرعشقى؟ فريبى؟

ولى هرچه هستى ... هركه باشى ، نه چون منى.

دخترک جاه طلب ،فراموش نکن که روی نوار

طلایی راه زندگی ات ممکن است بار دیگر اززیر

طاق نصرت پرشکوه عشق جدیدی بگذری

ممكن است بازهم زورق امواج نورد حياتت در

ساحل جزيره مرجاني احساس نويني لنگر

اندازد . ممكن است مشترى قلب تو بر خلاف

گذشته زر داشته باشد ،پول داشته باشد ،آن چه

حیف از آن اشک های معصومانه که به پای تو

ریختم ! حیف از آن کاخهای امید که بر نویدهای

تو ساختم! حيف أز أن لحظاتي كه در انتظار تو

سپری کردم !... و صد افسوس به عمر تلف

کرده خود .... بر رنگ خود و بر رخساره خود ...بر

1912

غرور و برمردانگی ام....بر همه شور وتب و تاب

و امید و جوانی خود! و ای برمن.... وای برتو...

دلم مى خواهد امشب خودم نباشم، زبان قلب

خودم نباشم ، پاسخگوی ندای احساس خودم

مى خواهم يكپارچه حقيقت تلخ باشم .

دلم مي خواهد با يك فرياد ، يك فرياد وحشى و

عصیان زده ، یک فریاد مست و دیوانه ، سکوت

این شام را در هم بشکنم و اشک های قلب در خون

غلتیده ام را در تندیس این فریاد به روی سکوت

و تاریکی بپاشم من هنوز ندانسته ام که

توچیستی؟ اشکی؟ گناهی؟ آتشی؟ بنده سیم

## حكايات

شخصی بر سفره شاهزاده ای نشسته بود . قضا را دو کبک بریان بر سر سفره نهاده بودند . همین که چشم مرد بدانها افتاد خندید. شاهزاده سبب را پرسید مرد گفت: در آغاز جوانی ، روزی برتاجری راه بریدم . زمانی که خواستم به قتلش رسانم ، لابه وزاری کرد ، سودی نبخشید و هنگامی که دانست ناگزیر خواهمش کشت ، رو به دو کبکی کرد که برکوه نشسته بودند و گفت: ای کبک ها شاهد باشید که این مردم قاتل من است.

شهادت كىك

بدین سبب هنگامی که این دو کبک را دیدم ، حماقت آن مرد به

شاهزاده گفت : آن دو كبك شهادتشان را دادند . سپس دستور داد گردنش را بزنند و زدند .

## اتفاق كوچك

در محضر کسری خوان گستردند. هنگامی که کاسه های طعام چشیده شد ، اندکی طعام از ظرفی برسفره ریخت . کسری بدان سبب نگاهی خشمناک به خوان گستر افكند . وى دانست كه بدان سبب كشته خواهد شد . این شد که آن ظرف را واژگون کرد و تمام بر سفره ریخت . کسری پرسیدش: این چه کاری بود که کردی ؟ پاسخ داد : پادشاها ا چون دانستن که به سبب آن اتفاق کوچک خواهیم کشت و این معنی باعث سرزنش تو شود که به کاری کوچک وی را کشت ، از این رو خواستم کاری کنم که اگر کشتی سرزنشت نکنند . کسری وی را بخشنود و به خود نزدیک کرد.

## ناداني فرعون

گویند: ایلیس، وقتی نزدیک فرعون آمد که وی خوشه ای انگور در دست داشت و تناول مي كرد . ابليس گفت : هيچ كس تواند كه اين خوشه انگور تازه را خوشه مرواريد خوشاب ساختن؟

ابلیس به لطایف سحر، آن خوشه انگور را خوشه مروارید خوشاب ساخت. فرعون تعجب كرد و گفت: اينت استاد مردى كه تويى! ابلیس سیلیی بر او زد و گفت: مرا با این استادی به بندگی قبول نکردند ، تو با این حماقت ، دعوی خدایی چگونه

## سخنانی از کلک نور

- \* اگر آن کس که نمی داند ، ساکت ماند ، اختلاف به پایان رسد.
- \* آن کس که امور را بسنجد ،پوشیده ها را نیز داند .
- \* آن کس که به نفس خود عیب جوید ، به پاکیش همت کرده .
  - \* آنچه شادمان کند ، نبودش غم آرد.

\* بیماری زندان جسم است و غم، زندان روح.

- \* زمانه ،پند دهنده ترین معلمان است .
- \* هدیه ،بلاهای دنیوی را می راند و صدقه بلاهای عقبائی را.
  - \* فرصت زود از دست شود و دير به دست آيد . \* زبان حجمي اندك و گناهي بزرگ دارد .
- \* دوست تو آن است که با تو راست گوید نه آنکه دروغت

نورهای مختلفی فضای تریبون را در خود غرق کرده است :آبی ،سبز، قرمز و... صدای کف زدنهای ممتد در فضای صحنه ن انداز می شود . مردی که لباسهای زیبا و گرانبهایی برتن دارد وارد می شود باز کف زدنها تريبون قرار مي گيرد . همه جا ساكت مي شود. سخنرانی را جلوی خود عقب و جلو می برد و

نمی دارد و از هیچ حق کشی در سراسر این دنیای

بود . ترازوی سنجش وجدان و غیرت بود. فیلمنامه در خون تپیدن و لبخند زدن بود . مبارزه بزرگترین لشکر کفر در مقابل اسلام بود . مظهر شكوفايي دلها و بیداری خفتگان بود . شگفتا چه امتحاني آن هم امتحاني كه با احساس

مادرانه و نگاه معصومانه دختر

بچه های شهید در آمیخته بود با انتظار

طولانی تازه عروسان حجله عشق و با

می خواهم به تو بنویسم ای عزیز دیروز و ای بیگانه

امروز . چقدر تورا دوست داشتم و اینك چقدر از تو

گریزانم ، چه قدر برایم بزرگ بودی ، و امروز چه اندازه

کوچك و بي مقداري . نور بودي ولي اكنون ظلمت مطلقي،

عشق بودی ولی اکنون هوس سوزنده ای ، شعر بودی ولی

اکنون ترانه ابلیسی ای شعر ، ای ترانه ابلیسی بگذار

به احترام عشق انكار ناپذير ديروز ، براي آخرين

بار ،برای آخرین مرتبه آن چه ناگفتنی بوده است

بگویم . آن چه نشنیدنی بوده است بگوش همگان

تو....تو ای افسونگر فریب کار که روح مرا

ماه ها به ساز نغمه پراز هوست رقصاندی، قلب

پر آرزو و بی گناهم را به بازی گرفتی، با زهر تلخ

نیرنگت هستی ام را،امیدم را، روح وجسمم را

مسموم ونابود کردی، از خودت شرمت

نمی آید؟این همه افسون و نیرنگ و گناه این همه

ریب و ریا چرا ؟... آخر برای چه ؟... آیا دریای

بی کران عشق من ، برای شست و شوی پیکر

غرور سیاه تو ... برای سیراب کردن قلب عطش

آیابال های من برای پرواز تو، برای ارضای

هوس تو كافي نبود؟

زای تو کافی نبودند؟

آب و آئینه قرآن ،پدران پیر و مادران چشم به راه همراه بود . عجبا! چه جوانمردی بی نظیری !مگرتا به حال چنین قلب های عاشقی را که در دفاع از وطن می تپید و تازه

دامادهای با احساس وطن را که در

مبعاد گاه

بی قراری و عاشقی منه. اما امروز با

ديروز خيلي فرق داره ، مي دونيد

چرا؟ چون قراره بعد از این همه مدت

ببینمش . دلم براش تنگ شده ،

می خوام برم جایی که همیشه

همدیگرو می دیدیم، راستشو بخواهید

جایی که اولا می رفتم و سرراهش

مى نشستم تا ردبشه و به هم سلام كنه. از وقتى قرار شده ببينمش قلبم

داره از توی سینه می زنه بیرون . یه

جورایی استرس و نگرانی و دلهره

دارم. شاید هم بیشتر به خاطراین که

خیلی وقت که دیگه بخوابم هم

امروز هم یکی از اون روزهای

حجله خون نشستند دیدار کرده ای ؟ قيام عظيم جبهه ها در طول هشت سال آبا عروج ستاره عشق را که در شب دفاع مقدس در جهان بی نظیر بود .این تولد فرزندش عازم جبهه بود باور جنگ آزمایش بزرگ انسان ها بود . کرده ای؟ مشخص كننده عيار وجودى مردان خدایا در شگفتم که چگونه این همه

سربندهای فراموش شده

دلاوری و مردانگی را معنا کنم . نمی دانم در وصف مادری که تنها یسرش را از یک روستای دور افتاده گیلان به سوی جبهه بدرقه می کند چه بگویم آیا در توصیف دختر بچه ای که چشم به در دوخته بود و آمدن پدر را انتظار می کشید ، اما با جنازه بی دست و پای او مواجه شد چه می توان گفت ؟ آن کودکی که نه كفش هاى خاك گرفته پدر مى نگرد و در افسوس پا نداشتن او آه می کشد و یا به آستین خالی برادرکه رشادتش بى نظير بود ، او را بهترين الگوى

مردانگی می توان نامید . ای بزرگان علم و ادب بدانید که

فداکار ایثار را معنا نمی کنند آنها به جانفشانی حسین فهمیده که جهان را شگفت زده کرد فکر می کنند آنها دیگر به ستاره نمی اندیشند به کهکشان فکر می کنند .

دیگر کودکان ما با داستان دهقان

نقاشى نمى كنند بلكه والايى و غيرت نوجوانان جبهه را به تصویر می کشند. آنهابا افتخار به این مسئله می اندیشند که چگونه در کودکی ، پدر دستشان را می گرفت و با قدمهای استوارش در کوچه پس کوچه های روستایشان در باغ انگور قدم می زد اما اکنون او با دستان كوچك خويش ويلچر پدر را جلو می برد و اصلا احساس خستگی نمی کند .

دارد و در دل آرزوی همانند او شدن راطلب می کند . با خود می گوید : پدرم

آنها دیگر تصویر غروب دریا را

آخر او آین بزرگ شدن را دوست

می ارزد . ای کاش زمانی فرا برسد که در

کتابهای درسی کودکانمان کفش های تو را خواهم پوشید و تصویر دلاوریهای آن بزرگ مردان را ببینیم و خاطرات و وصیت نامه های پر بار آنها را بشنویم. دوش خواهم گرفت و با تكان دادن مرحبا به بازوان پرتوانتان ای هر چند پدرم پا ندارد اما به

سربند یا حسین تو را به پیشانی

خواهم بست و تفنگ تو را به

پرچم کشورم به دشمن خواهم گفت

استقلال میهن و سرافرازی کشور

می کنم مطمئن هستم صدای پای اون

درست می بینم خودش که داره از

دور میاد مثل همیشه خوشگل و

خوش تيب ، هميشه لبخند روى

لباش، اصلا خدایش اخم به این چهره

نمی یاد نزدیک ترمی شه، اما حواسش

داره میاد .

رزمندگان دلاور جبهه ها

## داستانک

### نمي ياد اون كه مي دونست همه دنياي منه ، شاید هم به خاطر این همه دوري،مطمئنا شش و هفت ماه خيلي زیاده برای جدایی دلها، حالا دارم بعد از این همه مدت میرم سر میعادگاه . اما از اون روز که حادثه افتاد و بین من و اون جدایی افتاد و دل هردومون شكست ، خيلى وقت مى گذره می دونید چیه ، از اون روز دیگه هر جایی منو دید خودشو پنهان کرد ، اگه من از راهرو سمت چپ می رفتم اون از راهرو سمت راست می رفت.

همدیگرو دوست داشتیم خیلی هم

زیاد عشقمون مثل توی قصه ها بود

می گیرد و با غیظ محکم بهم

مى دهد ... سكوت كأمل ...

این پا و اون پا می کنم نگاه به

همیشه بهم می گفت اگر کنارم

اما نمی دونم چی شد که این طور

نباشی من یه عشق دیگه رومی خوام چیکار . قدمامو تند می کنم ، مثل گذشته که پله ها رو ۱۰ تا یکی می کردم تا برسم سرمیعادگاه جلوی آسانسور که می رسم می ایستم نگاه به قلب نقاشی شده روی دیوار مي كنم . يه روزي اين قلب و جلوي اسم اون کشیدم تا بهش بگم چقدر دوستش دارم و دنیا رو بدون اون

# مهسا زرگر

به یکی از همکلاسی های دخترش و هى با اون صحبت مى كنه ، كم كم بهم نزدیک می شه ، من کمی به طرف آسانسور جایی که قلبو نقاشی کردم نزدیک می شم .

نمى كنه . دست و دلم ميلرزه . لبخند مى زنم مثل هميشه مى گم: سلام. سرش و برمی گردونه و نگام می کنه و مى گه: سلام با خوشحالى مى گم:

خوبي.

ساعتم می کنم ساعت یک و نیم ظهر نمی دونم چرا دیر کرده ، این ساعت باید از اینجا رد بشه و تا به سرویس برسه نمی دونم چرا تا حالا نیومده دوطرف راهرور رو نگاه می کنم که حالاً بهم نزدیک تر شده نگاهم ناگهان صدای کفش آشنایی رو می شنوم ، به انتهای راهرو نگاه

غریبه نگام می کنه و ابرو شو مى ندازه بالا و مى گه: ببخشيد

و ستاره ای در روز روشنی بحهد و من دستهای نوازشگر و چشمهایی مهربان ولبهايي آتشين و ترا ای دوست ترین دوست به دوستی داشته

رضا قاسمى

(CIA)هستم که حتما معرف حضورتان است . من به عنوان سخنرانی ، در این مجمع که سازمان حمایت از " حقوق بشر" نام گرفته ، حاضر شده ام .اصولا انسان موجودی است که در زندگی خود دارای حقوق بسیاری است: حق زندگی دارد ، حق تنفس دارد و... كه در اينجا لازم نمی دانم از یک یک آنها نام ببرم . آزاد منشی بشر در کمال روحی او نقش بسزا و حیرت انگیزی دارد ؛ بشر دنبال اعتلا و كمال مطلق است ، هیچکس نمی تواند در سراسر دنیا کسی را از آزادی باز دارد ... (چند سرفه ... صدای شدید كف زدن حضار ... سرفه سخنران... سكوت... افرادى فرياد برمى آورند: صحيح است صحيح

پرده به کنار می رود . یك میز و تریبون روبه

تماشاچیان دیده می شود .

مشاوره و مجري برنامههاي فرهنگي هنري

نمایشگادها، جشنواردها، جنگ شادی و ...

يندرهباس. فواجدها. فيابان فلسفين بطرف استانداري. كوچه چمران (\*)

تلفكس: ٢٩٣٩٩٥١٩ - معراه: « ٢٩١٧٨٩٨ - ١٩٨٩٩٥٩٩ و١٩١٧٩٩

ادامه مى يابد .مرد كه كراوات بسته است و سرو وضعش نشان از توانگری اش دارد ، پشت مرد دستها را در هم گره می کند و چندین بار برای تشکر ، بالای سرش تکان می دهد . متن تورق می کند . سپس چند سرفه می کند ؛ همه - من از اعضای بلند پایه سازمان سیا

- من در اینجا اعلام می کنم که سازمان سیا هميشه و هميشه ، مدافع حقوق تمام مظلومان گیتی بوده و هیچگاه در عزم جزم خود خللی روا

بزرگ نمی گذرد .(کف شدید حضار... سکوت...) -در پایان ، از کلیه کسانی که ما را در سراسر

دنیا در حفظ حقوق حقه بشریاری و مساعدت می کنند ، تشکر می کنم و امیدوارم که به کارهای خُود ادامه دهند ...(كف زدن حضار دوباره که از آن وارد شده می رود و تعظیم کنان خارج مي شود .) (چند لحظه سکوت. مردی که لباسهای

عجیب و غریب پوشیده و یک پانک تمام عیار است ، رقص کنان با اداهای عجیب وارد می شود ... کف شدید حضار ... آهنگی بسیار ریتمیک و تند ، تمام سالن را در بر می گیرد . حضار با کف زدن ، موزیک را همراهی می کنند .و مرد رقص کنان به سوی تریبون مى رود . همه جا ساكت مى شود ) -من به اینجا دعوت شده ام تا از حقوق بشر دفاع كنم ( با بياني آهنگ گونه و حركت دستانش

-رقص من، رقص بشری است که آزاد است ، شاد است ... (دوباره موزیک تند و کف زدن ، در هم ادغام مى شود و كف زدنها بسان دفعه قبل ريتميك مي شود ... سكوت ...) - سنتها باید شکسته شود ، کیفها باید بسته

شود ، بيلها بايد دسته شود ، أي تكزاس من آمدم (و شادی کنان پشت تریبون به رقص می پردازد و همانطور رقص کنان و چرخ زنان بیرون

سكوت كامل ... يك اسرائيلي با لباس نظامي وارد می شود یک همهمه ناگهانی ... به طرف تریبون می رود و پشت قرار می گیرد ... دوباره کف زدن اوج می گیرد ... کسی مانند مسابقات فوتبال شيپوري را مي نوازد و بقيه با هو وجنجال یاری اش می کنند و اسرائیلی دستهایش را به

می مالد . سیس مگس مرده را با احتیاط ، بسان يك شاهكار ، با دستش مى گيرد و بالا می آورد . نورها تغییر می کنند و مگس مرده را جلو حضار پرتاب می کند ... صدای شدید کف حضار ... سکوت) -له اش کردم دیدید؟ حقوق بشر چیز بزرگی است

و من به عنوان یک خبره و کارشناس صلح جهانی (دوباره صدای مگسی طنین انداز می شود ...

يك اسرائيلي بالباس نظامي وارد مي شود يك همهمه ناگهاني ... به طرف تریبون می رود و پشت

قرار می گیرد ... دوباره کف زدن اوج می گیرد ... کسی مانند مسابقات فوتبال شيپوري را مي نوازد و بقيه با هو وجنجال

همهمه در می گیرد ... اسرائیلی سرش را به دنبال مگس این سو و آن سو می چرخاند و در همان

یاری اش می کنند

حال نيز صحبت مي كند ....) -حقوق بشر ... مگس سمجی است ... و ما باید مدافع ... این حشره کشها باید تقویت شوند ... ( صّدای وزوز مگس اوج می گیرد ؟ انگار جنگنده ای قصد حمله دارد ... اسرائیلی مى ترسد .واخورده و بيمناك آهسته آهسته

نشانه تشکر ، چند بار تکان پشت تریبون خم می شودو به سرعت بیرون می رود ... صدای عو عو سگ ... پرواز مگس ... همهمه حضار ... سكوت ...) صدای مزاحم پرواز مگسی در فضا یک سیاهپوست ترسان و لرزان ، با لباس طنین انداز می شود اسرائیلی دستش را در فضا به دنبال مگس می برد ؛ آنرا

مندرس و چهره ای ژولیده و فقیرانه یا به درون می گذارد . همه جا کاملا ساکت است . آهسته ، با همان حالت ، به سوى تريبون مى رود . با تعجب به میکروفون و ابزار آلات روی آن دست می کشد ، لیوان را از روی تریبون برداشته و جرعه ای از آن می نوشد . می پرسد :اینجا

(صداهایی در هم می آمیزد... سیاهپوست

فریادی قوی وپرتنش حاکم می شود: - سازمان دفاع از حقوق بشر ... سیاهپوست با ترس و لرز به این سوی تریبون می آید و هاج و واج :

(صداها باز اوج مي گيرد ...) - تویی ... تویتی (آکو می شود) تویی ... تویی... ( بالا می گیرد ) ( سیاهپوست در هم فرو می رود .ودستهایش را در دوسوی گوشهایش می گذارد . فریادها و صداها با موزیک تند و واق واق سگ و ... در هم مى آميزد ، همه چيز آشفته است .

صدای دو گلوله می آید ؛ نور عوض می شود ، سیاهپوست در خود می پیچد و می افتد ... سكوت ... صداى آهسته ، كم كم شدت مى گيرد، - خرابکاری که قصد بر هم زدن جلسه کنگره جهانی را داشت ، به هلاکت رسید.

هویت این مرد ... ( صدای رادیو کم کم فرو

مى نشيند ... كف زدنها شدت مى گيرد ... خنده

شدید و قهقهه های مستانه طنین انداز

می شود ... نور محو می شود ... دو قطعه پرده

مفقودي كارت پايان خدمت

كارت پايان خدمت بنام رضا گل

جام فرزند خاتم به شماره شناسنامه

۸۵۷ و تاریخ تولد ۵۵/۶/۱ مفقود

گردیده و از درجه اعتبار ساقط

برای اولین بار در استان

آموزش تعمير تلفن همراه

**در آموزشگاه آزادالکترونیک شهید حسین** 

یزدی همراه با صدور گواهینامه رسمی از

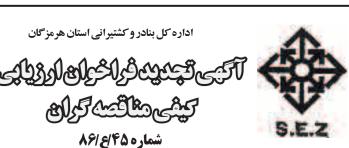
سازمان فني وحرفه اي

آدرس:چهارراه مرادی ساختمان مشیر طبقه (۲)

تلفن: ۲۲۳۲۸۷۲

مي باشد .

به سوی هم کشیده می شود تا لب فرو سيد رضا هاشمي



**اداره کل بنادر و کشتیرانی استان هرمزگان** بنابر آئین نامه اجرایی بند "ج" ماده ۱۲ قانون برگزاری مناقصات مصوبه شماره ۸۴۱۳۶/ت ۳۳۵۶۰مورخ ۸۵۷/۱۶ در نظر دارد نسبت به شناسائی پیمانکاران صاحب صلاحیت جهت دعوت به مناقصه به شرح ذيل اقدام نمايد :

 ۱-شرح مختصر موضوع کار: تعمير و نگهداري ابنيه و تاسيسات اماکن و محوطه هاي بندر شهيد رجايي و شهر کهاي مسكوني شهيد باهنر، رجائي و فاز دوم آزادگان و بندر قشم ۲-کارفرما: اداره کل بنادر و کشتیرانی استان هرمزگان **٣-محل اعتبار: جاري** 

۴-بر آوردريالي پروژه:۲۰۰۰۰۰۰۲ريال

**۵-مبلغ ضمانتنامه شرکت در مناقصه:۴۱۰۰۰۰۰۰** (چهارصدو ده میلیون)ریال

۶-**نوع گواهینامه پیمانکار: ۱**-ارائه مدارک مربوط به پایه ۳ ابنیه بر اساس رتبه بندی جدید سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور .۲ -ارائه مدارک مربوط به یک کار مشابه در سه سال اخیر به همراه رضایتنامه از کارفرمای مربوطه ۳ - اعلام وجود ظرفیت کاری آزاد بر اساس تعداد کارهای در دست انجام و ظرفیت مجاز . ۷-کلیه متقاضیان جهت دریافت اسناد ارزیابی توان اجرای کار می توانند با در دست داشتن معرفینامه کتبی از تاریخ انتشار آگهی حداکثر به مدت ۲ روز به آ**درس: بندر عباس اداره کل بنادر و کشتیرانی استان هرمزگان واحد مهندسی** و عمران ، امور پیمان ورسیدگی ،تلفن : 451406-1761 مراجعه نمایند .

**٨-مبلغ فروش اسناد: ١٠٠٠٠٠** (يكصد هزار) ريال قابل پرداخت به حساب درآمد بندر به شماره ٩٥٠٥٧ بانك ملى شعبه بندر و کشتیرانی کد ۷۸۲۱ **9-آخرین مهلت تحویل اسناد**: ۸۶/۸۱ و محل دریافت پیشنهاد: بندر عباس اداره کل بنادر و کشتیرانی استان هرمزگان

، واحد مهندسی و عران ، امور پیمان و رسیدگی ، تلفن : ۵۵۱۴۰۶۱ •١-برای کسب اطلاعات بیشتر به محل دریافت اسناد و یا سایت هایwww.iranets.ir وwww.shaidrajaeeport.irمراجعه نمايند . ضمنادريافت اسناد از طريق سايت به صورت رايگان مي باشد .

حقوقى بندرعباس خانم فاطمه لغماني فرزند عيسي به نشانی بندرعباس - جلابی جنب مدرسه ابتدایی منزل شخصی دادخواستی مبنی بر فوت فرضی به طرفیت عیسی پیشو فرزند احمد به نشانی بندرعباس جلابي جنب مدرسه ابتدائي منزل شخصي ارائه نموده و توضیح داده که خوانده از تاریخ ۷۹/۱۰/۱۷ مفقود گردیده و هیچ خبری از وی ندارد علیهذا بدستور دادگاه به تجویز ماده ۱۰۲۳ قانون مدنی در سه نوبت متوالی با درج آگهی در جراید محلی و یکی از روزنامه های کثیر الانتشار تهران هر کدام به فاصله یکماه از كسانيكه ممكن است ازحيات غايب آقاى عيسى پيشو خبری داشته باشند دعوت به عمل می آید که به اطلاع دادگاه برسانند. بدیهی است پس از گذشت یکسال از اولین آگهی و عدم اطلاعی از حیات خوانده

مدير دفتر شعبه چهارم دادگاه حقوقي بندرعباس از طرف محمودي

### مفقودي در پرونده ۳۰/٤/۸٦ - ح شعبه چهارم ٤ دادگاه كارت پايان خدمت

حكم فوت فرضى اوتوسط دادگاه صادر

# اصلاحيه

نوبت اول ۱۵/۱۷/۱۸

حسين رستمي جاز فرزند

درویش به شماره شناسنامه

٣٢٢٣ تاريخ تولد ٥٠/٨١٢ مفقود

گردیده و از درجه اعتبار ساقط

مى باشد .

در آگهی مندرج در روزنامه دریا شماره ۵۳۸ تاریخ ۹ مهرماه ۸۶ آگهی مناقصه عمومی اداره کل بنادر و کشتیرانی استان هرمزگان بند ۴ ارایه رضایت نامه از کارفرمای قبلی در پنج سال اخیر صحیح می باشد که بدین وسیله تصحیح می گردد.